

آگوس و هیولاها ۱

آقای

پتاپن

از راه

میرسد

ژانومه کوپونس

تصویرگر: لیلیانا فور تونی

مترجم: سعید متین



چون باید می‌رفتم مدرسه. صدای غُرغُرش را شنیدم و بهش گفتم: «از مدرسه که برگشتم، مرتبش می‌کنم.»

راستش آن وسواس مادرم برای نظم و ترتیب هیچ توجیهی نداشت؛ چون واقعاً اتاقم آن قدرها هم به هم ریخته نبود، دست‌کم به نظر من که این جور می‌رسید.



مادرم داد می‌زد: «یا اتاقت را مرتب می‌کنی یا یکی از همین روزها هر چیزی را که پخش ویلا باشد، می‌ریزم توی سطل آشغال!»

هنوز پنج دقیقه هم نشده بود که از خواب پا شده بودم و مادرم یکریز با ترانه‌ی معروفش، «اتاقت را مرتب کن»، ساز خودش را می‌زد. من که تازه صبحانه‌ام را تمام کرده بودم، از توی آشپزخانه ترانه را می‌شنیدم و نتوانستم جلوی خنده‌ام را بگیرم؛ چون بهترین جوابی که می‌توانستم بهش بدهم، به ذهنم رسید:

مامان، اگر می‌خواهی، الان مرتبش کنم!

چیزی نگفت. نباید هم می‌گفت. جفتمان می‌دانستیم وقت نمی‌شود؛

